

« شیطان » همان « حیوان درون » ما است

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

« شیطان » همان « حیوان درون » ما است

مهدی سیاح زاده

منظور ما از «شیطان»، آن موجود عجیب و غریبی نیست که از کودکی به ما گفتند و تصویری از او را در ذهن ما کاشتند. شیطان همان نفس اماره ی ما است و نفس اماره هم چیزی نیست جز گرایش مان به نوع پایین تر از حیات، یعنی نوع حیوان. می خواهیم بگوییم که مفهوم شیطان یا نفس، این نیست که یک کسی یا یک نیرویی، یک قدرتی و یا یک چیزی سوای وجود مان در ما هست که ما را به شر و بدی سوق می دهد، بلکه همین گرایش به غرایز حیوانی ما است که خور و خواب و خشم و شهوت، زیاده طلبی و احیاناً درنده خویی و تجاوز به دیگری و هزاران نوع لذت های حیوانی ما را ممکن می سازد. انسانی که گرفتار این شعور حیوانی است،

جهان را فقط درخود می بیند و برای خود می خواهد. همان گونه که حیوان این طور است. شهریار وجود چنین انسانی همین انگیزه ها و غرایز حیوانی است. او مانند بره ای است در دست گرگ درون خود. چنین وجودی که اسیر نفس و شیطان خود است، در داستان اول مثنوی (حکایت پادشاه و کنیزک)، پادشاه است که با آن که پادشاه و سرور است در بند عشق کنیزک است که او نیز عاشق زرگر است. یعنی گرفتار نماد زر و قدرت که اسباب لذت «من» او را فراهم می سازد. در داستان دوم (داستان مرد بقال و طوطی) همین انسان، گرفتار دومین نشانه ی بیماری نفس و شیطان، یعنی مسئله ی قیاس می شود. همان طور که بطور سمبلیک شیطان به قیاس روی آورد و خود را با «آدم» مقایسه کرد و گرفتار لوچی و دوبینی یعنی جدایی از یکتایی شد.

اول آن کس کین قیاسک ها نمود

پیش انوار خدا، ابلیس بود

۳۳۹۶/۱

او نخستین وجودی بود که «منیت» کرد و گفت: من از آدم برترم، زیرا من از آتشم و او از خاک، و آتش بالاتر از

خاک است. شیطان درون انسان نیز مدام در حال مقایسه ی «من» خود با «من» دیگری است. ثروت «من»، مقام «من»، خانواده ی «من»، میهن «من»، دین «من» و صد ها از این «من» ها که اگر این «من» را رها کند، به یکتایی می رسد و آرامش می یابد. اما دریغا که این «من» لعنتی سراسر دنیای ما را فراگرفته و دارد دمار از روزگار مردم در می آورد. بسیاری از این جنگ و جدال و قتل و کشتار و بسیاری از عصبیت ها و افسردگی ها و بیماری های روانی و «روان - تنی» را مولوی از این قیاس و «من» می داند.

مولوی در داستان سوم مثنوی (داستان پادشاه نصرانی گداز) همین حیوان (یا نفس و شیطان) را در لباس وزیر می نمایاند و به معرفی و شرح سومین و چهارمین عارضه ی گرفتاران شیطان و نفس، یعنی تعصب و حسادت می پردازد، که ریشه در همان موضوع قیاس دارد، یعنی دویینی و گریز از یکتایی. در این داستان است که «دین من» از «دین تو» جدا می شود. «پیامبر من» از «پیغمبر تو» سوا به نظر می آید. و نتیجه این که موسی (ع) و عیسی (ع) که یک وجود معنوی هستند، دو وجود جدای از هم نمایانده می شوند. چرا؟ برای این که

## « شیطان » همان « حیوان درون » ما است

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

این گرفتاران قیاس شیطانی، بجای این که درون یکتای این دو بزرگوار را ببینند، صورت و جسم آنان را نگاه می کنند. این است که نمی توانند یکتایی را درک کنند. آن ها، امواج اقیانوس را می بینند که با هم تفاوت دارند ولی قادر نیستند خود آب و اقیانوس را ببینند که همه یکی است.

این گرفتاران حیوان درون، بجای به کارگیری شناخت از درون خود به درون افراد و اشیاء، به شناخت از بیرون خود به بیرون می پردازند. یعنی در واقع از طریق حس های خود جهان را می بینند، که این به عقیده ی مولوی، کار خران (یعنی شعور حیوانی) است :

راه حس، راه خران است ای سوار

ای خران را تو مزاحم، شرم دار

۴۸/۲

نفس و شیطان درون ما بر اساس تفاوت «صورت» ها نمی گذارد ما یکتایی جهان را درک کنیم. زیرا **نفس، همان حیوان است**. همان که در حیات گذشته ی ما بود و اکنون در اعماق درون ما حضور دارد ونمی خواهد «انسان» بشود. اومقاومت می کندویک قوه ی بازدارنده ای در ما به وجود

## « شیطان » همان « حیوان درون » ما است

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

می آورد که پویایی ما را بگیرد و نگذارد به مراحل والاتر حیات برسیم. همین نیرو و قوه ی مقاومت را ما نفس، یا «شیطان» می نامیم. پس او به اعتبار حیوانیت خود، فقط جسم را می بیند و در نتیجه تکثر و چندگانگی را حاکم وجودمان می کند. مولوی می گوید، تا زمانی که فقط جاب آب و یا موج اقیانوس را، می بینیم، نه خود آب گسترده و فراگیر اقیانوس را، تا هنگامی که فقط صورت را می بینیم نه ذات اشیاء را، در آن هنگام است که داریم از دید « حیوان درون » خود به جهان نگاه می کنیم. ما صورت و شکل انسان را می بینیم و قادر به دیدن جان او نیستیم. این است که مولوی همواره فریاد می زند:

چند صورت، آخر ای صورت پَرست  
جانِ بی معنی ات، از صورت نَرست؟  
گر به صورت آدمی انسان بُدی  
احمد و بوجهل، خود یکسان بُدی  
نقش بر دیوار مثلِ آدم است  
بنگر از صورت چه چیز او کم است؟  
جان کم است آن صورت با تاب را

« شیطان » همان « حیوان درون » ما است

وب سایت مهدی سیاح زاده [www.sayahzadeh.com](http://www.sayahzadeh.com)

---

رو بجو آن گوهر کم یاب را

۱۰۱۸/۱

آن چه بطور سمبلیک در داستان آفرینش آمده،  
خطای شیطان نیز همین ذکر شده است. او نیز صورت و ظاهر  
آدم را دید و خود را از او بالاتر خواند.

\*\*\*